

گفتم: «می‌خواهی من به موضوع پیشنهاد بدم؟»
مشخص بود که من باب حس و حال نوجوانی گارد گرفته تا اگر
امکانش بود، بلافاصله با پیشنهادم مخالفت کند، اما در عین حال
توانسته بروسوسه شنیدن پیشنهادم غلبه کند. از این تناقض
لطیف دوران شگفت‌انگیز نوجوانی خنده‌ام گرفت.
گفتم: «اگر بهت بگم یکی از عوامل مهمی که توی انقلاب نقش
داشت، کتاب بود، تعجب می‌کنی؟»
ابرو بالا انداخت: «نه! کتاب؟! یعنی به کتابی بود که مردم خوندن و
به این نتیجه رسیدن که باید انقلاب کنن؟!»
گفتم: «حالا نه دقیقا اینجوری. اما خود کتاب، خیلی مهم بود.
افرادی که نقش رهبری فکری مردم رو داشتن، مدام کتاب‌هایی
می‌نوشتن که خیلی‌هاش بعد از انتشار یا قبیلش تبدیل می‌شد
به کتاب ممنوعه. بعد مردم کتاب‌ها رو یواشکی تهیه می‌کردن.
می‌خوندن. به هم قرض می‌دادن. کلی راه‌های خلاقانه پیدا می‌کردن
که مخفی شون کنن و اگر بعضی کتاب‌ها همراه آدم باتوی خونه‌ش
کشف می‌شد، مدرک جرم بود.»
دخترک کمی فکر کرد و گفت: «کتاب؟ خب کتاب خیلی جایی گرفته.
طولانی‌ام بوده. سخت نبوده اون رهبرها از طریق کتاب حرف‌های
انقلابی رو به مردم بززن؟ راه راحت‌تری نبوده؟»
گفتم: «چرا خب. اما هیچ‌کدوم کارایی کتاب رو نداشت. اصلا به
جنبه‌ش این بوده که وقتی اون مطالب توی قالب کتاب چاپ می‌شد،
انگار معتبرتر بود. هنوزم خیلی از نسل قدیم هستن که دیگه وقتی
می‌خوان بگن به حرف خیلی درسته، می‌گن توی کتاب نوشته.»
دخترک گفت: «فکر کنم موضوع جالبی باشه.»
بلند شد که برود و احتمالا موضوع را با دوستانش و بعد معلمش
مطرح کند و کار روزنامه‌دیواری‌اش را این‌طور شروع کند.
گفتم: «یه دقیقه صبر کن. دلم می‌خواد به چیز دیگه‌ام درباره این
موضوع بگم. البته ممکنه به در روزنامه‌دیواری تون نخوره.»
ایستاد و پرسید: «چی؟»
گفتم: «چند دقیقه پیش گفتی روزنامه‌دیواری تون کاغذی نیست.
ولی واقعه؟»
می‌خواستم بگم کتاب‌های کاغذی‌ام دیگه به پیروز شدن هیچ
انقلابی کمک نمی‌کنن. دوران حکومت‌شون تموم شده. کلی
ابزار دیگه بهتر از کاغذ اومدن که خیلی راحت‌تر می‌شه تهیه‌شون
کرد. خیلی آسون‌تر می‌شه بین مردم دست‌به‌دست بشن. خیلی
خلاصه‌تر و واضح‌تر از کتاب‌ها هستن. مخفی‌کردنشون خیلی
راحت‌تره و به دست تعداد خیلی بیشتری از آدم‌ها می‌رسن. آگه
گفتی مثل چی؟»
گفتم: «منظورت روزنامه‌دیواری مجازی ماست؟ آخه من اون جمله
رو درباره روزنامه‌دیواری مون گفتم.»
گفتم: «اوهوم و هر مطلب دیگه‌ای که بشه از طریق فضای مجازی
دست‌به‌دست بشه. فکر کنم آخرین انقلابی که کتاب‌های کاغذی
توش نقش داشتن، انقلاب ما بود.»
سلسله پادشاهی کتاب‌های کاغذی هم سال‌ها پیش، سقوط
کرده بود.



فکر کنم آخرین انقلابی
که کتاب‌های کاغذی
توش نقش داشتن،
انقلاب ما بود.
سلسله پادشاهی
کتاب‌های کاغذی هم
سال‌ها پیش، سقوط
کرده بود



روایت‌های یک مادر کتاب‌باز

سلسله‌ای که فروریخت...



سمیه‌سادات
حسینی

نویسنده

جدی جواب داد: «حالا چون کاغذی نیست، معنایش اینه که واقعی
نباشه؟»
به تمامی خلع سلاح و تسلیم شدم. چه کسی گفته بود فقط کاغذ
می‌تواند ماده واسطه برای انتقال مفاهیم بین انسان‌ها باشد؟
چرا دیجیتال‌های صفر و یک، همین کار را به خوبی و چه بسا بهتر
از کاغذ انجام ندهند؟
گفتم: «درسته. راست می‌گی. خیلی درسته. اصلا آخرین. نه واقعا
آخرین!»
بعد پرسیدم: «حالا تو قراره برای روزنامه‌دیواری تون چیکار کنی؟»
گفت: «معلم‌مون گفته توی هر کدوم از روزنامه‌دیواری‌ها باید
به بخش باشه: عواملی که به پیروزی انقلاب کمک کرد، چه بود؟
البته هر کدومون باید به عامل رو انتخاب کنیم. به معلم می‌گیم
چی انتخاب کردیم. اونم مواظبه که موضوع تکراری انتخاب نکنیم.»
گفتم: «خودت می‌خواهی چی انتخاب کنی؟»
گفت: «نمی‌خوام از این مطلب تکرار باشه که توی کتاب‌های
درسی مونم هست. یه چیز جدید می‌خوام. بعدم می‌خوام که
چیز نباشه. اون که تو همیشه می‌گی، چیز... شین داشت اولش.
می‌گفتی مصنوعی می‌شه.»
فهمیدم: «آها! شعاری!»
گفت: «آره. شعاری! فکر کنم اینجوری پیدا کردن موضوع خیلی
سخت باشه. نه؟»
بله. سخت بود. از خیلی جهات سخت بود. هم جدید باشد. هم
شعاری نباشد. هم طوری ساختارشکنانه نباشد که معلم اجازه
نویشته‌شدنش در روزنامه‌دیواری را ندهد.
چیزی در ذهنم جرقه زد. همان چندلحظه پیش، موضوع جدید و
غیرشعاری و معقولی در مکالمه خودمان چشمک زده بود.

یکی از خوبی‌های دخترک این است که
بلد است خوب هیجان‌زده شود و بعد
واضح و بی‌پروا درباره هیجان‌ش
صحبت کند. حال این هیجان‌ناشی از هر
حسی باشد؛ غم، خوشحالی، تعجب،
ترس یا شگفت‌زدگی.
مثلا از اتاق آمد بیرون و گفت: «وای مامان
چقدر خوشحالم. قراره به کار گروهی جدید
انجام بدیم که من تا حالا انجام ندادم. خیلی براش ذوق دارم.»
گفتم: «چه کاری؟»
گفت: «همون کاری که تو همیشه تعریف می‌کنی که وقتی شاگرد
مدرسه بودی، انجام می‌دادین. قراره گروه‌گروه برای دهه فجر
روزنامه‌دیواری درست کنیم.»
کل هیجان آن دوران و شوق و شور آن حال و هوا جلوی چشمم
زنده شد. گفتن ندارد. لابد اغلب دانش‌آموزان ایرانی، چنین
تجربه‌ای داشته‌اند: آن معلق بودن خوشایند و رنگارنگ و روشن
روند عادی امور، در آن دوسه هفته منتهی به ۲۲ بهمن.
اما صبر کن! چیزی درست نبود.
پرسیدم: «روزنامه‌دیواری؟ چطور قراره هر کدوم از توی خونه‌های
خودتون، گروهی به روزنامه‌دیواری درست کنین؟ یعنی روزنامه
رو دست‌به‌دست می‌چرخونین و هرکسی سهم خودش رو
انجام می‌ده؟ بعد آخرش چی؟»
گفت: «نه ماما! ان. دقیقا که مثل زمان شما نیست. شما روزنامه
دیواری کاغذی درست می‌کردین. مال ما کاغذی نیست. مجازی‌ه.»
بی‌هوا پراندم: «حیف! پس روزنامه‌دیواری واقعی نیست.»
دخترک در این لحظه بدل شد به آینه تمام‌نمای خودم و خیلی

سند کمپانی، برگ سبز و کارت خودرو
وانت مزدا ۲۰۰۰، مدل ۸۵، رنگ سورمه‌ای،
شماره موتور 502553، شماره شاسی
NAG08NPES51030 به نام امیرعباس طاهری
مفقود گردید و فاقد اعتبار است.

سند وکالت‌نامه فروش سواری هاج‌بک چری
TIGGO5FL، مدل ۱۳۹۷ رنگ سفید روغنی، شماره
موتور MVM484FTA037509، شماره شاسی
NAT6GBATL2J1033153 و شماره پلاک ۸۷-۷۴۴۶-ایران ۴۶
به نام خسرو بینائی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند برگ سبز تیپا ۲ هاج بک، مدل ۹۹.
رنگ سفید، شماره موتور M15/9060581.
شماره شاسی NAS821100L1287512.
شماره پلاک ۹۷۵ و ۲۲ - ایران ۱۶ به نام
علی محمدتبار مفقود گردید و فاقد اعتبار است.

برگ سبز سمند LX، مدل ۱۳۹۸، رنگ
سفید روغنی، شماره موتور 147H0457857
شماره شاسی NAACJ11E3KF582551 و شماره
پلاک ۹۳۶ل ۷۸ - ایران ۹۹ به نام مسعود کاظمی
لیجائی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز خودرو پراید صبا مدل ۱۳۸۱ به رنگ سفید
به شماره انتظامی ایران ۱۳۸۱۸۱۳۲۶ شماره موتور
00358504 شماره شاسی S1412281828901
به مالکیت روزبه زرگری خوزانی مفقود و فاقد
اعتبار می‌باشد.